

الحمد لله
الرحمن
الرحيم

درگذشت

خاطرات و دغدغه‌های ۴۵ سال معلمی

باباعلی محمدی آذر

۱۴۰۲

فهرست مطالب

مقدمه ۹

فصل اول ۱۳

دوران معلمی دییرستان (۱۳۵۶ الی ۱۳۶۲) ۱۳

دوران تحصیل از ۱۳۳۶ الی ۱۳۵۱ ۱۵

حامی واقعی رزمندگان اسلام ۱۹

توفیق حضور در بعضی از مراسمات مسجد قباى تهران ۲۲

اولین روزهای معلمی ۲۴

توفیق دیدار با علمای تبعیدی در سردشت و مهاباد ۲۷

توفیق دیدار با عالمی که مجسمه زهد و تقوا بود ۲۹

نگاه جاهلانه و تعصب آمیز به مسائل سیاسی ۳۱

انتقال به شهرستان ارومیه ۳۲

معلم خوب چه نوع معلمی است؟ ۳۳

فصل دوم ۳۷

مدرسی تربیت معلم (از ۱۳۶۳ الی ۱۳۸۲) ۳۷

غبطه به دینداری و اخلاص دانشجویان ۳۹

برد موشکهای صدام علفی ۴۱

کاروان کمک های مردمی آموزش و پرورش به لشکر ۳۱ عاشورا ۴۴

فروش باطری...! ۴۵

معلم خوییه! حیف که ...! ۵۰

خطی و جناحی فکر کردن انسان را از انصاف بدور می کند! ۵۳

- ستاد پشتیبانی لشکر ۳۱ عاشورا..... ۵۴
- دروغ بزرگ ۵۷
- کتاب ریشه های انقلاب اسلامی ۵۹
- ضعف اطلاعات یا ضعف ایمان ! ۶۰
- زنگ خطر به صدا درآمد! ۶۰
- ارزش اهل علم! ۶۲
- آفت گروه گرایی ۶۴
- در حسرت اعزام به حج ۶۶
- ولش کن تُرکه! ۶۸
- نماینده مدرسان تربیت معلم ۷۶
- سوء استفاده دیگران، روحانیت در مظان اتهام ۷۹
- الناس علی دین ملوکهم! ۸۰
- مبادا با اعمال غیر مسئولانه مان روی لاله ها پا گذاریم! ۸۴
- در زندگی به دنبال رقیب سازی نبوده ام ۸۷
- مرکز پژوهش های اجتماعی نخست وزیری ۸۹
- شائبه همکاری با نهادهای امنیتی ۹۱
- در چند قدمی مرگ! ۹۳
- دوست استاندار! ۹۶
- مشور معنوی انقلاب اسلامی ۱۰۵
- عشق یا احساس! ۱۱۰

فصل سوم ۱۱۵

معلمی در دانشگاه (از ۱۳۷۰ الی ۱۴۰۲) ۱۱۵

۱۱۷.....	همکاری با مراکز آموزش عالی
۱۲۲.....	تا کی مقدمه انقلاب اسلامی را خواهیم نوشت؟
۱۲۵.....	مدرک گرایی!
۱۲۹.....	ترور شخصیت! (ترور رسانه‌ای)
۱۳۳.....	اخلال و نوسانات بازار ارز!
۱۳۷.....	زیاد سخت نگیرید!
۱۴۰.....	پرشیا!
۱۴۳.....	سوء مدیریت زمینه ساز نارضایتی‌های داخلی!
۱۵۲.....	بوی فتنه!
۱۵۹.....	جبهه!
۱۶۳.....	کربلا!
۱۶۴.....	دغدغه های فکری دانشجویان
۱۷۴.....	کرسی های آزاد اندیشی!
۱۸۱.....	امانتداری معلم!
۱۹۸.....	محاسن (ریش)
۲۰۰.....	شروع ترم تحصیلی
۲۰۸.....	شیوه های آموزشی و تربیتی نیاز به بازنگری دارد!

فصل چهارم..... ۲۳۵

۲۳۵.....	پیوست
۲۳۷.....	قطره اشک!
۲۶۴.....	چرا غفلت زده و بی خیال و بی انگیزه هستیم؟
۲۷۶.....	آفت های بی اعتنایی خواص

۲۸۴.....	به یاد آن مرد خدایی!
۲۹۱.....	جنگ نرم
۳۰۳.....	سخن پایانی
۳۰۷.....	فهرست منابع

thbook.ir

مقدمه

میرزای شیرازی می‌گوید: «واقعیت را آنگونه که هست و بود بنویس و چیزی بر آن اضافه نکن، زیرا اضافه کردن بر واقعیت، آن را ضایع می‌گرداند و از بین می‌برد.»^۱ مجموعه‌ای که در اختیار دانش پژوهان قرار می‌گیرد نه برای مطرح کردن خود بلکه برای آن است که بیان آنها برای مطالعه کنندگان و یا سایر همکاران فرهنگی که در خدمت جوانان و آینده سازان و رهبران آینده کشورمان هستند مفید فایده باشد. بازگویی تجربه‌های گذشته هم برای خود انسان فایده مند است که می‌تواند نقاط قوت و ضعف خود را ارزیابی و نقد کند که آیا موضع گیری هایش در مقابل متربی و نیز در کلاس‌داری منطقی و خدایسندانه بوده یا نه؟ و یا به گونه بهتر و تاثیر گذارتر می‌توانست پاسخگو باشد. به قول معروف «تا انسان املاء ننویسد خوب و بد نوشته اش مشخص نمی‌شود» و یا «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.» از سوی دیگر برای کسانی که این سطور در اختیار آنها قرار می‌گیرد از این لحاظ که از خطاهای طرف مقابل عبرت و درس بیاموزند و خطاها و لغزش‌هایش را تکرار نکنند نیز مفید فایده خواهد شد به قول حافظ:

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان

این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

شاید کسانی که این مطالب را مطالعه بکنند بر نگارنده خرده بگیرند در مطالبی که به عنوان خاطرات مطرح کرده اید مسائل انقلاب محوریت دارد، باید اذعان کنم: آبه علت علاقه ای که به نظام اسلامی به خصوص

۱ - اعیان الشیعه، سید محسن امین جلد ۵، ص ۲۰۷.

۲ - به لطف و عنایت خداوند متعال همان نگاهی را که در سال های ۵۶ و ۵۷ به انقلاب اسلامی داشته ام امروز هم (۱۴۰۲ سال تدوین کتاب) همان نگاه را به نظام مقدس جمهوری اسلامی دارم. با اینکه به عملکرد برخی از دولتمردان از هر دو جناح انتقادهایی وارد است اما مشکلات

حضرت امام خمینی و خلف صالحش داشته و دارم و نیز موفقیت جمهوری اسلامی در تحقق اهداف متعالی انقلاب و آمال و آرزوی رهبری و مردم با بصیرت و ولایی ایران اسلامی دغدغه فکری حقیر می باشد به این علت در همه آثاری که تاکنون تدوین و به چاپ رسانده و در دسترس و قضاوت مردم شریف ایران اسلامی قرار گرفته رنگ و بوی انقلاب و عزت و سربلندی میهن اسلامی و میراث داری از ثمره خون مطهر شهدا «جمهوری اسلامی» که عزت و سربلندی و استقلال و امنیت کشورمان مرهون تلاش و ایثارگریهای مخلصانه آنها و صبر و بردباری زینب گونه پدران و مادران شهدا و ایستادگی و ثبات قدم و صبوری مردم انقلابی ایران است دارد و در تمام مراحل زندگی و نیز در دوران معلمی احساس درونی و قلبی ام بر این باور بود که همانطوری که رزمندگان اسلام و شهدا با انگیزه الهی و با رهبری امام خمینی جان در طبق اخلاص گذاشته و با تمام وجود از اسلام و انقلاب در مقابل استکبار جهانی و اذناش و نیز در مقابل کجروی ها و انحرافات چپ و راست و التقاطی قاطعانه ایستاده اند من حقیر نیز به عنوان سرباز کوچک انقلاب در جبهه فرهنگی (اگر لیاقتش را داشته باشم) اگر سعادت آن را نداشتم تا در میدان مردانگی و شرف و جبهه های خوف و خطر خونم را با خون پاک شهدا پیوند دهم دست کم در محل کار و زندگی شخصی به آرمان ها و ارزش های انقلاب

و نارسایی ها مشروعیت نظام اسلامی و مجاهدت های امام خمینی و خلف صالحش و خون های پاک شهدا که پای انقلاب ریخته شده را زیر سؤال نمی برد. اگر نارسایی های موجود در جامعه و یا مغایرت عملکرد بعضی از مسئولان را با ارزش های اسلام و انقلاب؛ توجیهی برای پشت کردن به انقلاب بکنیم گرفتار خطای نابخشودنی شده و در مقابل امام خمینی و شهدا و تاریخ و نسل های آینده شرمندگی ابدی خواهیم داشت.

و میراث گرانقدر شهدا اداء دین کرده باشم زیرا میراث شهیدانمان گرانبهاست و وظیفه ما در میراث داری خیلی سنگین و خطیر می باشد. به هر حال مطالب نوشته شده در چهار فصل تنظیم شده است. در فصل اول به دوران تحصیل و معلمی دبیرستان پرداخته شده است. فصل دوم دوران مدرسی تربیت معلم، فصل سوم نیز معلمی در دانشگاه است و در فصل چهارم پیوست مطالب آورده شده است. امیدوارم کسانی که آن را مطالعه می کنند با بیان نارسایی ها و با انتقادات سازنده‌ی خود بر غنای کتاب بیفزایند. در ضمن در جریان نگارش و جمع آوری مجموعه به اجبار از بعضی افراد (حقیقی یا حقوقی) و یا همکاران که در وقوع و شکل گیری بعضی از خاطرات مستقیم و یا غیر مستقیم نقش داشته اند، نام برده شده است شاید بعضی از آنها دوست نمی داشتند اسمی از آنها برده شود اما برای متقن و مستند بودن خاطرات چاره ای نداشتم اگر موجب رنجش آنها را فراهم کرده باشم پیشاپیش از آن ها عذرخواهی می کنم.

بار پروردگارا! از اینکه بنده معصیت کار و شرمسار و نادم خود را پناه دادی و دستش را گرفتی و در مسیر هدایت و بندگی و جبران لغزش ها و خطاکاری هایش قرار دادی ممنون و سپاسگزارم. از همه عزیزانی که به عناوین مختلف کمک کارم بودند به ویژه آقایان علی رضازاده باری و محمدرضا محمدقلی زاده که مطالعه متن پایانی را بر عهده گرفتند و نیز از دختر باوقار و متدینم مریم کمال تشکر را دارم و اجرشان نزد خداوند متعال، محفوظ است.

ان شاءالله

بنده ضعیف و گناهکار ولی امیدوار به لطف و سخای خداوندگار
باباعلی محمدی آذر(شاه محمدی آذر قره باغ) - تابستان ۱۴۰۲

thbook.ir



فصل اول

دوران معلمی دییرستان (۱۳۵۶ الی ۱۳۶۲)

thbook.ir



دوران تحصیل از ۱۳۳۶ الی ۱۳۵۱

در سال ۱۳۳۰/۸/۱۵ در روستای قره‌باغ از توابع شهرستان ارومیه (۷۰ کیلومتری ارومیه و ۳۵ کیلومتری سلماس) در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشودم «پدرم رحمت و مادرم مرجان نام داشت». خانواده از لحاظ وضع مالی متمکن و دارای املاک وسیع بود و از لحاظ معنوی معتقد به شعائر اسلامی و از دوستداران اهل بیت(ع) و اهل کار و تلاش و طالب روزی حلال بودند، مخصوصاً پدر بزرگم (مرحوم حاج علی احمد شاه محمدی آذر) که به حق یک مسلمان واقعی و اهل مسجد بود و تمام سعی و تلاشش این بود که خود و خانواده اش مطابق با شعائر اسلامی زندگی کنند. در این میان کفایت و کاردانی مادر بزرگم (مرحومه حاجیه خانم جیران یگانه ثالث) در سر و سامان یافتن و تمکن مالی خانواده نقش زیادی داشت.

سعدی می‌گوید:

زنِ خوب فرمانبر پارسا

کند مرد درویش را پادشا

دوران طفولیت به مانند چشم برهم زدن سپری شد^۱ و در سن هفت

۱ - اکنون که به نگارش این سطور مشغول هستم سال ۱۴۰۰ شمسی است، یعنی در ۷۰ سالگی به سر می‌برم. انگار که ۲۰ یا ۳۰ سال بیشتر در این کره خاکی نبوده‌ام. عمر انسان این چنین سریع همانند ابر بهاری سپری می‌شود و انسان به حیات ابدی نزدیکتر می‌شود.

سالگی همانند سایر همسن و سالان می‌بایست قدم در مسیر تعلیم و تعلّم می‌گذاشتم. دوران ابتدائی را در دبستان اسدی قره‌باغ که اکنون به نام شهید گردعلی قره‌باغ نام گذاری شده است به پایان رساندم.

مقطع دبیرستان را (مرحله اول که بعداً به دوره‌ی راهنمایی تغییر نام یافت) در مدرسه طرزی قره‌باغ که در محله‌ی مسجد حاجی‌لر یا سیدلر مسجدی واقع در محله داش دیبی (محل قهوه‌خانه‌ها - در مرکز روستا و محل تجمع اهالی در اوقات بیکاری و فراغت از کارهای مزرعه) واقع شده بود آغاز کردم. باید اذعان کرد که همه معلمان دوره‌ی ابتدائی و دوره‌ی اول دبیرستان دغدغه پیشرفت تحصیلی دانش آموزان را داشتند اما در میان آنها بعضی در کنار پیشرفت علمی و یادگیری از تزکیه و تهذیب نفس نیز غافل نبودند از جمله‌ی آنها مرحوم امیر علی‌پور سلیمانی بود. به حق علم و ایمان توأمان در وجودش متجلی شده بود، علاوه بر اینکه خودش اهل دیانت و دینداری و مسجد بود می‌خواست دانش آموزان را نیز در این مسیر رهنمون گرداند. وی با اوضاع سیاسی و تحولات جامعه نیز آشنا بود. به یاد دارم که در حین تدریس در لابلای صحبت‌هایش

خوش به حال انسان هایی که قدر ایام را دانسته و زندگی به بطالت نگذرانده اند. ای کاش انسان ها از زندگی گذشتگان عبرت بگیرند و هدف دار زندگی کنند و زندگی صالحان را سرمشق خود قرار دهند. قسمت عمده عمر ما در پشیمانی کارهای کرده و در حسرت کارهای نکرده سپری می شود و ...

روزی در یکی از برنامه های رادیو جوان از استاد محیط طباطبایی مدیر مسئول مجله دانشمند سؤال کردند که اگر جوان بشوید و زندگی را از نو شروع کنید چگونه زندگی خواهید کرد؟ آن موقع ایشان نود سال داشت در جواب گفت: «آنچنان زندگی می کنم که تاکنون زندگی کرده ام» یعنی این بنده خدا در زندگی بطالت نداشته و برنامه ریزی شده و هدف دار زندگی کرده است. زندگی اکثر علما و صلحا نیز چنین بوده است.

می‌گفت: «هرکسی در شهرها از خدا و قرآن و پیامبر(ص) سخنی بگوید با ضرب و شتم پلیس مواجه می‌شود.» آن موقع با توجه به کمی سن و زندگی در روستا و نبود رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و بی اطلاعی از اوضاع کشور، متوجه مفهوم سخنان ایشان نبودیم. بعدها متوجه شدیم که حوادث سالهای ۴۲ و ۴۳ و قیام امام خمینی برعلیه رژیم ستم شاهی و قیام پانزده خرداد و لایحه کاپیتولاسیون و سرکوب وحشیانه اعتراضات مردم از طرف رژیم را بیان می‌کرد.

بهرحال دوران تحصیل در روستا با تمام خوبی و بدی‌هایش به پایان رسید^۱ و در سال ۱۳۴۷ برای ادامه تحصیل به شهر ارومیه رفته و در دبیرستان ملی لقمان در رشته ادبی مشغول تحصیل شدم. مدیر مدرسه آقای جوادزاده و معاونش آقای احمدی بودند. بهتر است یادی از بعضی معلمان دبیرستان بکنم درس ادبیات فارسی را مرحوم احمد رازبان که انسانی وارسته و معلمی دلسوز بودند تدریس می‌کرد. و نیز افتخار شاگردی استاد فرزانه مرحوم حاج حسن انزلی را نیز داشتم. ایشان در سوم دبیرستان ادبیات فارسی تدریس می‌کرد - آن موقع کارشناس آموزش متوسطه اداره کل بود و بعد از ظهرها تدریس می‌کرد- با مرحوم حسین حسینخواه در یک تخت می‌نشستیم، در مواقعی که حواسمان به درس و کلاس نبود، آقای انزلی به کنایه می‌گفت: «شاه محمدی انگورهای قره‌باغ به یاد افتاده است؟»

واقعاً معلمی فرزانه و فاضل و متعهد بود و از احترام و جایگاه خاصی در

۱ - در ایامی که در روستای قره‌باغ تحصیل می‌کردم، مرحوم مغفور حاج قدرت دکانچی و حاج مجید شجاع به ترتیب ریاست و معاونت مدرسه را برعهده داشتند و تحصیل کرده‌های منطقه، مدیون تلاش‌های شبانه‌روزی آنها هستند.

میان مسئولان آموزش و پرورش و همکاران فرهنگی برخوردار بود که همیشه برایم الهام بخش و تأثیرگذار بوده و هست، ان شاءالله خداوند روحش را قرین رحمت خود فرموده و با اجداد طاهرینش محشور نماید. جا دارد از معلم تاریخ حاج آقا پرویز عقلمند که اصالتاً تبریزی بود به نیکی یاد بکنم و افتخار شاگردی ایشان را داشتم، بعداً در تربیت معلم همکار شدیم و همیشه از لطف و عنایتش برخوردار بوده‌ام.

در سال ۱۳۵۰ بحرین با دسیسه چینی انگلیسی ها و بی کفایتی محمدرضا پهلوی از پیکر ایران تجزیه شد. آن موقع حزب پان ایرانیست به ریاست دکتر محسن پزشک پور از این اقدام به ظاهر و نمایشی خیلی انتقاد می کرد و آقای قدرت الله جعفری دبیر زبان عربی که عضو شعبه حزب در ارومیه (رضاییه آن زمان) بود، با آب و تاب و با احساسات فراوان از این جدایی گله می کرد. ایشان نیز سوای نقطه نظرات سیاسی معلم موفق و مجرب بودند.

بالاخره دوران چهار ساله‌ی دبیرستان با تمام فراز و نشیب هایش به پایان رسید و بنا شد برای رفتن به دانشگاه کنکور بدهم. آن زمان کنکور به این شکل نبود و کلاس‌های تقویتی و خصوصی در کار نبود. هرکس بر اساس استعداد و زحمتی که می‌کشید شانس قبولی داشت و می‌توانست وارد دانشگاه شود. در آزمون سال ۱۳۵۰ نمره‌ام به حد نصاب نرسید و پشت در دانشگاه ماندم و مجبور شدم به خدمت سربازی بروم و مدت سه ماه

۱ - به اظهار خودش از سال ۱۳۴۰معلمی را از ارومیه شروع کرده است. بغیر از خدمت در آموزش و پرورش با مراکز آموزش عالی نیز همکاری می‌کند. در امر تعلیم و تربیت موفق و تأثیرگذار بوده و اهل قلم نیز است و آثار قلمی متعددی در تاریخ از ایشان به چاپ رسیده است از جمله: «مشاهیر علمی و فرهنگی آذربایجان غربی» و «ارومیه از دیرینه زمان تا امروز».

در پادگان لشکرک واقع در شرق تهران مشغول آموزش نظامی شدم خوشبختانه در حین آموزش معافیت پزشکی نصیبم شد و از ادامه خدمت معاف شده و به ارومیه برگشتم تا خودم را برای کنکور آماده کنم و در کنکور سال ۱۳۵۱ در رشته‌ی تاریخ دانشسرای عالی که بعداً به دانشگاه تربیت معلّم (دانشگاه خوارزمی فعلی) تغییر نام یافت و نیز رشته ادبیات فارسی شبانه دانشگاه تهران پذیرفته شدم و به علّت علاقه‌ای که به تاریخ داشتم تحصیل در دانشسرای عالی را انتخاب و به عنوان دانشجوی مشغول تحصیل شده و در سال دوم تعهد دادم که بعد از پایان دوره کارشناسی به عنوان معلّم در مدارس استان در خدمت آموزش و پرورش باشم که این دوره از مهر ۱۳۵۶ از شهرستان خوی شروع شد.

حامی واقعی رزمندگان اسلام

از میان اعضای خانواده آنکه بیشتر از همه برایم الهام بخش بوده و از هر لحاظ از حمایتش برخوردار بودم عموی بسیجی و ولایی ام زنده یاد حاج امیرعلی شاه محمدی آذر فرزند مرحوم حاج علی احمد شاه محمدی آذر بود که در مورخه ۱۳۱۹ در روستای قره‌باغ دیده به جهان گشود و زیر نظر حاج حسین فیضی پور و حاج حسن انزلی تا ششم ابتدایی در روستای قره‌باغ درس خواند و برای ادامه تحصیل به شهرستان سلماس رفت و با حسن احمدی فرزند حاج حسین برادر هم خانه شد ولی بعد از مدتی از ادامه تحصیل منصرف شده و به روستا برگشت و در کارهای کشاورزی کمک کار خانواده شد.^۱

۱ - زنده یاد حاج امیرعلی شاه محمدی در هر مناسبتی از برادر بزرگترش به نام مرحوم محمدعلی که در ۱۶ سالگی به دیار باقی شتافته بود یاد می کرد و از دیانت و غیرت و شجاعتش

ایشان فردی متدین و اهل مسجد و تهجد و ذکر بود و در سال ۱۳۵۰ برای ادامه زندگی به همراه خانواده به ارومیه مهاجرت کرد و در کنار برادر بزرگترش حاج رحمت به شغل بزازی مشغول شد و با توجه به دوستی دیرینه با حاج آقا قره‌باغی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مسجد «حاجی جواد» و بعد از پیروزی، مسجد «رضا آباد» را محل عبادت و فعالیت‌های اجتماعی خود قرار داد. با توجه به دیانت و ارتباط با روحانیت، با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی همراه گردید. بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و شروع جریان‌ات تجزیه طلبی و آغاز جنگ تحمیلی فرزند دلبندش امامعلی را به یاری جبهه حق فرستاد و بعد از حضور در چند عملیات و مجروح شدن، بالاخره در عملیات والفجر مقدماتی در ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ عاشورایی شد و به مقام عند ربهم یرزقون رسید.

بسیجی پیر و شجاع امام خمینی اسلحه فرزندش را به دست گرفت و به یاری رزمندگان اسلام در جبهه های حق علیه باطل شتافت و به غیر از فعالیت در ستاد پشتیبانی لشکر عاشورا در استان آذربایجان غربی در چند عملیات نیز پا به پای رزمندگان اسلام حضور داشت با وجود حضور در چند عملیات از اینکه شهادت نصیبش نشده بود همیشه حسرت می خورد

حاج آقا فاخری که از همزمان حاج امیرعلی در چند عملیات بود نقل می کند: «در یکی از عملیات ها گلوله توپ دشمن در دو سه متری ایشان منفجر شد ولی به ایشان آسیبی نرسید و نیز نقل می کند: «که در میادین

تجلیل می نمود و موقع یاد از ایشان همیشه متأثر و منقلب می شد.

۱ - حاج آقا فاخری از معتمدین و متدینین شهرستان سلماس هستند و خود و خانواده اش از تدین و روحیه بالای انقلابی و ولایتمداری برخوردار می باشند.

نبرد نیز نماز شبش ترک نشد.»

بعد از اتمام جنگ تحمیلی فعالیتهای اجتماعی خود را ادامه داد و در ساختن ساختمانی که بعداً بیمارستان قلب سیدالشهدا(ع) ارومیه شد کمک کار حاج آقا قره‌باغی بود و نیز در صندوق حمایت از نیازمندان که با سرپرستی آیت الله قره‌باغی و حمایت خیرین و متدینین از جمله: مرحومین حاج موسی روحانی، حاج محمدحسین عیسی لو، حاج رضا اصغرزاده، حاج عسگر جبارپور و حاج غدیر عیدنژاد و ... تأسیس شده بود فعالیت داشت.

حاج امیرعلی شاه محمدی آذر آشنا با قرآن و حافظ چند جزء آن بود و از دعا‌های ماثوره ائمه(ع) چند تایش را نیز حفظ بود و اهل تهجد و نماز شب در هر شرایطی بود و از تقوای ایجابی نیز برخوردار بود و پیشکشوت و حامی واقعی رزمندگان اسلام و بسیجی‌ها به شمار می‌آمد و مورد احترام نیروهای انقلابی و رزمنده از جمله شهیدان باکری بود و تا آخرین لحظات زندگی خود روحیه انقلابی و بسیجی‌گری و حامی ولایت بودن خود را حفظ کرد. در روزهای آخر زندگی اکثر ذکر و دعایش صلاح و رستگاری ملت ایران به ویژه عاقبت به خیری جوانان و سر و سامان یافتن مشکلات جامعه و آسیب ندیدن کیان اسلام و انقلاب و طول عمر با عزت برای مقام رهبری بود.

این رزمنده دلاور و از یادگاران دوران دفاع مقدس عمری را با دیانت و تقوا، عزت نفس و با اعتقاد به وحدانیت خداوند یکتا و بی همتا و حقانیت چهارده معصوم (ع) زیست و سرانجام در مورخه ۱۴۰۱/۵/۲۸ به فرزند شهیدش امامعلی پیوست. ان شاءالله به لطف و عنایت الهی روحش با صلحا و شهدا محشور گردد.

توفیق حضور در بعضی از مراسمات مسجد قباى تهران

دوران دانشجویی حال و هوای خاص خود را داشت. در این چهارسال (از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶) زندگی در تهران و حضور در جمع دانشجویان با تفکرات غربگرایانه، مارکسیستی و اسلامی، موجب آشنایی من با مسائل و مشکلات مملکت و ظلم و ستم‌های رژیم وابسته و فاسد پهلوی و سلطه انگلیس و آمریکا بر ایران و فقر و محرومیت و بدبختی مردم گردید. هر گروه از دانشجویان با توجه به مواضع سیاسی و اعتقادی خود در برابر حوادث و حرکت‌های انقلابی جبهه‌گیری می‌نمودند.

در این ایام گاهی خبرهایی از درگیری‌های خیابانی نیروهای مبارز و گروه‌های چریکی با مأموران سرکوبگر رژیم از جمله ساواک در نقاط مختلف تهران و شهرهای دیگر به گوش میرسید و با گوشت و پوست، اوضاع اسفناک کشور و مردم و سفاکی رژیم را حس می‌کردم. گاهی فرصتی پیش می‌آمد تا از دیدگاه‌های گروه‌های مبارز شناخت پیدا کنم. در این دوره بود که موفق به مطالعه بعضی از آثار سازمان مجاهدین خلق (که بعد از سال ۱۳۵۴ و تغییر مواضع ایدئولوژیک به منافقین معروف شدند) مانند کتاب‌های: راه انبیاء راه بشر، امام حسین (ع) و اقتصاد به زبان ساده شدم. و نیز با شماری از کتاب‌های دکتر علی شریعتی و شهید مطهری

۱ - مؤسسين سازمان مجاهدین از اعضای نهضت آزادی بودند بعد از قیام پانزده خرداد با تأثیرپذیری از تحولاتی که آن قیام به رهبری امام خمینی بر جامعه ایران ایجاد کرده بود راه خود را از نهضت آزادی جدا کردند و مبارزه سیاسی در چهارچوب قانون اساسی را کنار گذاشته و خط و مشی مسلحانه را به قصد براندازی رژیم در پیش گرفتند. رهبران اولیه سازمان محمد حنیف نژاد، سعید محسن، محمود عسگری زاده و... بودند که با دید اسلامی مبارزه را شروع کردند. از نظر فکری و تشکیلاتی از همان آغاز دچار انحرافات بودند که سرانجام سازمان سر از کمونیسم درآورد. مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۲ نمایندگانی را به نجف اشرف نزد امام خمینی

نیز آشنا شدم. و در این ایام بود که برای اولین بار نام حاج آقا روح الله (امام خمینی) را شنیدم اما اختناق و خفقان حاکم بر جامعه نمی‌گذاشت انسان بیش از این تحقیق و یا پرس و جو نماید. در سالهایی که در تهران بودم بعضی مواقع توفیقی حاصل می‌شد تا از سخنرانی‌ها یا مراسماتی که در بعضی از مساجد تهران برگزار می‌شد بهره‌مند گردم، یکی از مساجدی که به علت نزدیکی به منزل مسکونی امکان حضور در مجالسش را داشتم مسجد قباب تهران بود که در سال ۱۳۵۵ افتتاح شده و امام جماعت مسجد شهید دکتر محمد مفتاح بود.

در یکی از این مراسمات عبدالفتاح عبدالمقصود استاد دانشگاه و نویسنده معروف مصری و مؤلف کتاب ارزشمند «امام علی بن ابیطالب (ع)»^۳ سخنرانی داشت. مترجم از ایشان پرسید شما با چه انگیزه اقدام به تألیف کتابی درباره امام علی (ع) کردید، در جواب گفت: «عصر از اداره به منزل بر می‌گشتم، رادیو برنامه مذهبی تحت عنوان تاریخ صدر اسلام پخش

فرستادند تا از ایشان تأییدیه بگیرند. امام ۲۴ روز به آنها فرصت داد تا حرف‌هایشان را بزنند و آخر الامر امام به آنها فرمود: «این حرف‌هایی که شما می‌زنید ربطی به اسلام ندارد و افکار کمونیستی است با لعاب اسلام». بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نقاب نفاق از چهره کنار زده و به همراه استکبار جهانی و صهیونیسم رودرروی انقلاب و نظام ایستادند و ستون پنجم صدام عفلقی شدند. از آن زمان تاکنون مستقیم و غیر مستقیم مورد حمایت استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا هستند که در سال‌های اخیر آمریکا و اروپا نقاب از چهره برداشته و به حمایت علنی از این سازمان تروریستی پرداختند.

۱ - بنیانگذار مسجد قباب تهران حاج طرخانی از مبارزان قدیمی بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۶ تیر ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان ترور شد.

۲ - ایشان در سال ۱۳۷۲ به رحمت ایزدی پیوست.

۳ - کتاب امام علی بن ابیطالب (ع) در هشت جلد چاپ شده است که جلد اول را آیت الله سید محمود طالقانی و جلد‌های بعدی توسط محمدمهدی جعفری ترجمه شده است.